

و سلام و حجراتی شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقري
 کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوه (که نزد زمیندار
 سري نگر بود - و او معرفت میوزا راجه جیسنگه فرستادن
 بحضور قرار داده) روانه گردید - و با پسر زمیندار بدارگاه
 سلطنت آمد - و پس از تعیین شدن میوزا راجه بیساق دکن
 در حضور ماند *

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونسله با پدرش
 بعرض رسیدن او بعنایت خلعت و زیور مرصع و ماده فیل
 کامیاب گشت - و چون سیوای مزبور با سنبها پسر خود از دکن
 آمده بملازمت پیوست روز اول پادشاه از نامه او نقش استکبار
 خوانده بنامبرده (که واسطه ملازمت بود) تاکید فرمود - که
 او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون
 آن مکار بحیله سازی (که در احوال راجه ساهر بهونسله (تمزده)
 کاک اخبار سنج گشته) پنهان از انجا برآمده راه گریز
 پیش گرفت او به بیخبری معاتب گردیده بتغییر منصب و منع
 کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال نهم مطرح
 انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقه
 مرورید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربی با ساز طلا
 و فیل خامه معه جل زربفت و ساز نقره و خطاب (اجگی
 و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار سر بلندی اندوخت

(مائراامرا) [۳۰۳] (باب الراد)

و اواخر همین سال چون خبر هنگامه آشیاییلن بر گواهی سربده
بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تپانه دار آنجا بمسامع
پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت
و باضافه هزاره سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم
ازان مهم برگشته بعز آستانبوس تارک مباحات آراست - و وقت
مومون جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگه - که
در حین حیات پدر منصب در خور یافته چندتای تعینات کابل
بود - پس ازان در خانه جنگی زخمی شده بمقر اصلی شتافت
بشن سنگه پسرش بمنصب هزاره چهارم سوار مفتخر گشته
بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عنایات دیگر چهره اعتبار
بر افروخت - چندتای بمالش رانهوران و مدعی بفوجداری
اسلام آباد می برداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت)
سال چهل و چهارم بجیستگه پسرش بخطاب راجه جیستگه
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار نامیده
بخدمت درشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جماعه الملک
اسد خان بتحصیر قلعه کهلنا کمر همت بر بست - احوالش
جداگانه ارقام یافته *

• رشید خان الهام الله •

پسر دوم رشید خان انصاری است - چون پدرش حال
بیماری و دوم فردوس آشیانی باختر را شتافت پادشاه

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافة منصب نوازش فرمود
 سال بیست و هشتم چون اسد الله (که تهمانه داری چاندور
 داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 شاد کام شده بتیولداری و نظم ایلیچپور مامور گشت او تهمانه داری
 چاندور نامزد گردید - سال سیم چون هادی داد خان عم او
 فوت نمود و دران سلحه به ازو دیگره نبود از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد
 تا جمعیت هادی داد خان متفرق نشود - در ایام (که محمد
 ادرنگ زبب بهادر توسن عزیزت از دکن جانب هندوستان
 نیزگام ساخت) او موافقت شاهزاده گردید - پس از جنگ
 مهاراجه جسونت سنگه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزاری سه هزار سوار از انجمه پانصد سوار در اسپه
 سه اسپه و خطاب بدر چهره عزت برادرخت - و پس از
 جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روبیه سرمایه مباحات
 اندوخت - و بعد معاربه سلطان شجاع باذفاق معظم خان سپهسالار
 در تعییناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاه
 سرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک
 کردن بوده در دفع اعدای طریق جانشداری سپرد - سال چهارم
 همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعی
 جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون از انجا معارفت واقع شد

بر طبق حکم حضور بقوجدارچی سرکار کامرودپ^(۲) نامزد گردید
و چندسے موبہدار آدیچہ ماند - سال نوزدہم ازانجا معزول گردیدہ
تعیضات یساق دکن شد - و چندے فوجدار ناندیر بود - رتبت
موعود درگذشت *

• راز بہاؤ سنگھہ شادا •

پسر راز ستر سال است - کہ در جنگ متصل سموگدھہ
بہارلیی دارا شکوہ جا یافتہ بجزرات جان در باخت - نامبرودہ
سال اول جلوس خلد مکان از رطن بحضور رسیدہ دولت راز
اندوخت - و بمنصب سہ ہزاری در ہزار سوار و عطای علم
و تقارہ و خطاب رازی و زمیڈداری بوندی و غیرہ محالات برویہ
نیگان خود سرعت برافراخت - و در جنگ شجاع با توبخانہ
پادشاهی (کہ پیش می چینند) تعیین شد - و پس از فرار
شجاع ہمراہ پادشاہزادہ محمد سلطان بتعاقب از ماسور گردید
پس از ان (کہ لشکر شاہزادہ از بیوبہوم واقع رازہ بنگالہ آن طرف
گذشت) نامبرودہ بے رخصت شاہزادہ جدائی گردیدہ معاودت
نمود - و بتعیضاتی دکن نامزد شد - سال سیوم ہمراہ شایستہ
خان امیرالامرا در محاصرہ قلعہ اعلام آباد عرف چاکنہ ساختہ
ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاہ بہمنی
(کہ بتسخیر ملک کوکن تعیین شدہ بود) کمرہمت بہمت

(۲) نسخہ [ب] نامرودپ *

محصوران قنک گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جمونیت سنگه جهت نادیب سیوا دران ضلع متوقف شد) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیره را در بهار سنگه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما راو بهار سنگه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش درندان - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگه بدکن در یساقها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخه داکشا معلوم می شود که او مدتی در اوزنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجری بذیعتی سرا رفت *

چون اراد نداشت سرداری وطنش به نپیره بهگونیت سنگه برادرش موسوم بانورده سنگه پسر کشن سنگه (که سلطان محمد اکبر در اوان سوبه داری اوجین طلبداشته - و بصدور ادای خراج بجمدهر کشته گردید) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بدده سنگه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت مدتی بتعیذاتی خاد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

(۲) در [بعضی نسخه] بانورده سنگه *

خلد مکان میان خداد منزل و اعظم شاه نزار رو داده اولین
ظفر مند شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدی
و زمینداری مومیدانه و کوته (که متعلق پرام سنگهه نیبره
مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید)
کرامی استقلال برافراشت . و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مذاش
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه ^(۲) چند س حکوم
وطن پرداخته باران خود گذشت - در حالت تحریر کشتن سنگهه
نیبره او در وطن قیام دارد * ^(۳)

(۴) * رضوی خان سید علی *

در همین روز صدر الصدر میران سید جلال بخاری ست - که
اهوالش جداگانه بنوک قام گذشته - چون فردوس آشیانی سال
بیستم جاوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را
(که دران هنگام بیماری عارض شده بود) در دار السلطنه
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بذیابیت پدر بصرانجام
تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست و پنج
هزاری دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافه
پانصدی دو صد سوار چهره عزت برانورخت - سال بیست
و دوم بدارونگی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامی

(۲) نسخه [ب] دمید سنگهه (۳) نسخه [ب] داشت (۴) در [بعضی

نسخه] شیر علی *

بدست کرد - و در همین سال باضافه پانصدی پنجاه سوار
اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول
گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح
خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم
بافزینی صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی
پانصد سوار و خطاب رضوی خان و تفریض تعلقه بخشی گری
و رافعه نویسی صوبه احمد آباد از تغییر دوست کام و امینی^(۲)
آنصوبه چمن آرزویش شکفت - در سال سیم از انجا تغییر شده
پیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات
کارش ببلندی گرائید - چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار خلد مکان
درآمد دولت ملازمین دریافته سال دوم بدوازده هزار روپیه
سالیانه موظف گشته گوشه عزلت گزید - سال پنجم مشمول
عاطفت گشته بمنصب در هزار و پانصدی چهار صد سوار
و عطای خلعت و جمدهر میذاکار آب رفته بجو آرد - سال
فهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغییر رشیدای خوش نویس^(۳)
و اضافه صد سوار کام دل برگرفت - سال دهم بخدمت جلیل القدر
صدارت اعظم از تغییر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار عرصه اعتلا پیمود - سال

(۲) در [بعضی نسخه] دولت کام (۳) نسخه [ب] رشیدائی *

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری
تار و پود زندگی برگسیخت *

* زندوله خان غازي *

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن به هندوستان ملتزم رکاب بوده در معازک مصدر تروحات
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه
بخطاب زندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار در اسپه سه اسپه سر عزت
برافروخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روپیه
سمتاز گشت - پستری بانفاق شیخ میر خوافی جهمت سد بودن
بر راه آمد سلیمان شکوه تعین گردید - پس از آن تعینات یساق
دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم بانفاق
دلیر خان دارد زئی به تذبیه زمیندار چانده شتافت - سال

بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجری
بساط هستی در پیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدی سمک - در آخر سال دوم
عالمگیری بصبیة امیر الامرا شایسته خان مذسوب شده از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانگی چهره مراد
برافروخت - و در سال ششم بخند من مهر بخشی گری احدیان

مشمول انظار توبیت خهروانی گردید - و در سال دهم بمنصب
 در هزری و خدمت آخته بیگی فرس کا ^(۲) یابی مهییز نمود - و در
 سال شانزدهم بفوجداری دهامونی اختصاص یافت - و در همان
 ایام بذایر جهت معزول المنصب گشت - پستتر در سال هیزدهم
 بیحالی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانی مرصه
 نوکری شده بفوجداری سهارنپور دستوری یافت - و در سال
 نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان
 بوالا خدمت خانسامانی امتیاز اندرخت - سال بیست و درم
 از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست
 و چهارم از تغیر عاقل خان خانی ببخشیکوی درم علم ناموری
 برافراخت - و هنگامی (که ساعت وسیع مساحت دکن مطرح الویه
 پادشاهی گردید) او از کار طلبی و خدمت گزینی بیشتر به تذبیه
 و تعریک مفسدان تعیین میشد - و در سال بیست و ششم
 والد ماجد او همیده بانو بیگم (که خاله حضرت خلد مکان
 بود) در نقاب عدم کشید - نواب زیب النساء بیگم دومی بذات
 خلافت (که از جمیع بذات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار
 خصوصیت داشت) بخانه روح الله خان رفته بتعمیرت پرداخت
 و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از مائمه برداشته بملازمت
 اقدس آورد - و بصنوف عوطف پادشاهی فرق مباحاتش

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بسمت کوکن شتافته
 معارفت نمود - و در سال بیستم و هشتم بعطای نقاره
 سر برافراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور (که شاهزاده
 محمد اعظم شاه آرا محاصره داشت) رخصت یافت - و در
 آخر همین سال (که سوان شولا پور مخیم خیم پادشاهی
 بود) از بیجاپور رسیده بجای خان فیروز جنگ باقامت
 احمد نگر شتافت - و در سال سییم ماه ذی القعدة (که از فتح
 بیجاپور هفته گذشته بود) از انتقال اشرف خان مربع نشین
 چهار بالش میر بخشگیری گردید - و در همان ایام چون ریاست
 ظفر طراز پادشاهی بتسخیر حیدر آباد باهنزاز آمد (روح الله
 خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهازای چهار هزار سوار مورد
 مراجع ساخته بنظم ^(۲) اشکات صوبه برهم خورد) بیجاپور گذاشتند
 و پس ازان (که محاصره قلعه استوار گلکذده بامتداد کشید)
 خان مشار الیه حصص الطلب احرار دولت آستانبوس سلطنت
 نموده بامر کشایش قلعه مامور گشت - و خان مذکور از
 گریز فکری بلاجه و فریب در آمده بوساطت زمست خان کلان
 عبد الله خان پنی بیجاپوری معروف بهرانداز خان را (که
 پیش از فتح بیجاپور بزدگی درگاه پادشاهی اختیار کرده
 باز بابوالحسن پیوسته معتمد ار گشته بود) از راه و رسم اخلاص

بیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے صورت
 حق نا شناس بیست و چهارم ذی القعدة نیم شب بخصی الملک را
 با زمست خان و مختار خان (که فرصت جوانی کرد تلعه
 می گشتند) از راه کهرکی (که اتمام آن دروازه بآن نامعتمد
 مفوض بود) درون قلعه درآورد - و بخصی الملک یکسر بخانه
 ابوالحسن رالی آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته
 بے آنکه او را همراهانش حرکت مذبوحی نمایند دستگیر نمود *
 گویند چون صدای دازر گبر بخصی الملک بلند شد شیون
 و فریاد آن از مردم محل برخاست - ابوالحسن اصلاً از جا
 در نیامده بتسلیم هر کدام پرداخت (۲) و از همه بحالی و وداع
 خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نورسیده
 و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زبانی سبقت نمود - و بے آنکه
 چین بر جبین داشته باشد و رتار سلطنت از دست دهد
 تا دمیدن سپید صبح گرم صحبت گشت - و چون بکاول خبر
 طعام کشیدن آردن باعزه تکلیف طعام نمود - روح الله خان
 از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن
 صدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است
 روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت
 میشوند - او جواب داد که راست میگویید - اما اعتقاد من
 (۲) بپلی بهای هوز نیز درست باشد *

(مآثر الامراء) [۳۱۳] (باب الرابع)

اینست که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندۀ خود باز نمیگیرد
مدتها بفقیری و بیخوایی گذراندم - و یکدفعه پادشاهی رسیدم
که هرگز در هم و خیال نمیگذشت - اکنون (که زمان پاداش
بر من اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه
میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجملة بعد ازین فتح (که در سال سی و یکم سنه (۱۰۹۸)
۱۰۹۸
هزار و نود و هشت هجری برآو ظهور داد - و فتح قلعه گولکنده
مبارک باد تاریخ است) پادشاه ایست عزیمت بنظم سناکت
وسیعه فسیحه بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که
بدارالجهاد موسوم شده بود) بروج الله خان ارزانی فرمود
پستر بحضور رسیده در مبادی سال سی و سیوم بانتراع قلعه
زایچور از تصرف کفره مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعی
جمیاه آن حصار رمینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین
و آفرین گشت - و بفیروز نگر موسوم گردید - و در سال سی و پنجم
بگوشمال زمبندار سکر و واکنگیره دستوری یافت - و در آغاز
سال سی و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیۀ کریمۀ خود عایشه بیگم مرتقی
مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه (۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه در قطب آباد کلکه مرحله پیمای نیستی گردید *
۱۱۰۳
* روح در تن ملک نماند *

تاریخ یافته اند

چون احوالش بنفس شماری و احتضار انجامید خلد مکان بعبادتش تشریف فرمود - آن مصروف طریقه اخلاص و منہمک راه بزرگی درین اثنا (کہ دم واپسین بود) این بیت خواند * * بیت *

* چه نیاز رفته باشد ز جهان نیازمندی *

* کہ بوقت جان سپردن بسروش رسیده باشی *

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر اطوار نیک و اوضاع پسنجیده داشت - و خوش تقریر و صاحب تمہید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور میشد - غریب تر آنکہ مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و ایفجا مهم سازی و آشوب را روز بازار و با داد و ستد سر و کار بود اما قسمی نقش اعتبارش درست نشسته بود کہ با وجود آگاهی پادشاه و عزم امراء بر عدم پیشرفت نوعی ساخته و پرداخته بعرض میرسانید کہ پادشاه ناچار شدہ پذیرا میکرد *

گویند یکی از راجہا (کہ باصنادان یماق دکن و دیررسی زر جاگیر ہندوستان احوالش بعصرت کشید) مکرر و متوالی بوساطت روح اللہ خان زری بطریق مساعدہ از سرکار پادشاهی گرفت - و باز استعدا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجہ از ناچاری التماس نمود - کہ درین مرتبہ آنچه از سرکار بدهند یک حصہ بمن و دو حصہ در وجه حق المعنی بگیرند - خان مزبور گذارش احوالش بعنوان شایستہ نموده سی ہزار روپیہ دیگر

برای او گرفت . و بر وفق قرار ده هزار روپیه بار داد
 از باب عخان این معامله را بے کم و کاست پادشاه رسانیدند
 خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور رسید . که راجه زر
 از خزانه گرفت . او بداهت عرض کرد که این مردم از خود غرضی
 بے لحاظ هر وقت آمده شلائین میشوند . و ما بندها را
 هر وقت جرأت عرض نیست . لهذا بالفعل ده هزار روپیه بمصداقی
 داده تتمه را نگاهداشته شد . بهنگام درخواست دفعات
 داده خواهد شد *

بالجماعه آن امیر پسندیده بخش همت بر فیض سانی
 و کار روائی خلق می گماشت . و ابواب انجراح مطالب را
 بر روی ادائیگی و اقامتی می کشود . و در امرای عالمگیری
 مفیاضی و شکفته ردئی یکتا بود . پسر دلانش سیف الله خان
 بعد فوت پدر بششماه زخمی هستی بر دست . و پسر دومش
 خانه زان خان است . که بخطاب پدر مخاطب شده . ترجمه او
 علیحدده نگارش یافته . و پسر سیوم او بیروم خان محمد داتر است
 که در عهد فردوس آراگاه نیز زنده و بجاگزرے در ساخته بود *

* روح الله خان خانه زاد خان *

پسر روح الله خان اول است . ابتدا بمنصب در خور
 و خطاب خانه زان خان سر بلند شده سال بیست و هشتم
 جارس خلد مکان جهت آردن پرستار خاص اود پوری محل

از اورنگ آباد یا احمد نگر (که معمر پادشاهی بود) تعیین گردید - و سال سی و سیوم (که قلعه فیروز نگر عرف رایچور بمساعی جمیله پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده مورد مراحم خسرینی شده از اصل و افانیه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار لوای کامیابی برافراخت - و سال سی و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هفتصد سوار بر معارج ترقی عروج نمود - و چون سال سی و ششم پدرش بدار بقا پیوست از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و از غیر مخاص خان بخدمت قور بیگی شرف امتیاز یافت - سال سی و هشتم بداروغگی بندهای جلو و پستر از تغیر مختار خان بخدمت میر آتشی و اضافه پانصدی چهارم امتخار برافروخت - و سال سی و نهم باتفاق جمعی به تنبیه سناکهور پوره مامور شد - قضا را آسید کای بتفصیله (که در احوال قاسم خان کرمانی بزبان خامه گذارش یافته) بار رسید - که اسباب همراهی دانه از دست مرهقه زهائی جست پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم سونه بیدر تعیین کرد اواخر سال چهارم بحضور آمده سال چهل و یکم مخاطب بخطاب روح الله خان گشت - و بخدمت خانسامانی از تغیر فاضل خان درهان الدین (که مستعفی شده بود) سرمايه سرباندي اندرخت پستر داروغگی دروان خاص از انتقال سیادت خان سین ارغلان

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداد رنگی جلو از تغیر ذوالفقار خان اختصاص گرفت - و در تخصیر قلعه ستاره و قلعه پرتی ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت بخشیکری دوم از انتقال مخلص خان آئینه بضمک را جلا داد و بعد فتح قلعه سخرلنا باضافه در صد سوار سررشته حسن قبول بدست آوردن - سال چهل و هشتم مطابق سده (۱۱۴۵) هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی در پیچید - پسرانش خایل الله خان و اعتقاد خان را (که ثانیاً بروح الله خان مخاطب شده) خلع مائمی بخانه ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیغه آن مرحوم بعطای جواهر قیمت بذجهزار روپیه تسای پذیرفت *

* راجه دلپت بندیلک *

ولد راجه سبهگون پور بهگون راجی بن راجه برسنگه دیو است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسی ست - یکی از اسلاف اینها از انجا بر آمده در کهیوا گدهه کتک سکونت اختیار نمود که بکهیروار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام (که جد بیست و چهارم راجه دلپت بود) در آلکائی (که الحال ببندیلکهند مشهور است) جا گرفته پرسدش بندراسی دیوی میکرد - ازین جهت ببندیلک نامزد گشته - چون در عهد اعلی حضرت سرکردگی این گزه براجه پهار سنگه مقرر

شد خلد مکان در ایام شاهزادگی (که بحکومت دکن مامور بود) سپهرن را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکهزاری ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جوته گدھی (که از چنده در برهانپور وطن اختیار نموده بود) بتسخیر بکلانہ مجاز شد - و آن ملک بتصرف^(۲) سلطانی در آمد و چون ادائل سال سی و دوم جلوس فردوس آشیانی شاهزاده مزبور بعبادت پدر گرامی قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگه در داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربه دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تائبه جنگیت بندیده دستوری پذیرفت - بمتر تعیینات دکن شده در مهم تعلقه بیجاپور در میسرگ میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعیین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم (که جنگی بصرداری دلیر خان با دکنیان (و داد) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداوی جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

از نزد دلیوز خان بهبادر گذشته (که بنگاه در آنجا بود) رفت
و سال بیست و یکم فوت نمود - زار داپت سال یازدهم بمنصب
درسد و پنجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چندی
سه صدی ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات
پانصد سوار ممتاز شد - اما فوکران پدر را بتسلی و دلاسا
نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجه از خانجهان بهادر
ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پسر همراه اعظم شاه
باز بدکن آمد - و بهمرای حسن علی خان عالمگیر شاهي
در ضاح کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید
سال بیست و سیوم از اهل و اضافه بمنصب ششصدی
ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی
هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازی اودین
خان در آردن کبی بفوج محمد اعظم شاه (که محاصره
بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم
در آردن] از اهل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدی یکهزار
و پانصد سوار و خطاب زار سر بلندی یافت - و سال سیوم
چون امتیاز گذشته عرف اودنی بتصرف پادشاهی در آمد
او از اهل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و عطای نقاره و قلعه دارنی سر مباهات برافراشت

سال سي و سيوم استعفاي قلعه دارى اودني نموده بحضور آمد - و پستر گاهى براى آوردن خزانه از خجسته بنياد و گاهى بر سايیدن قافله از شهر هزبور بلشكر تعيين ميشد - و در راه اكثر به لُنبیه غنيم سي پرداخت - سال سي و چهارم بتعييناتى شاهزاده كام بخش چهره عزت بر او فروخت - و چون شاهزاده بر سر واکنگيوه آمد چنداوي باحسن وجوه سرانجام نمود و همراهِ شاهزاده بجانب چنچي (که ذوالفقار خان در آنجا بود - و غله كمى داشت) بموجب حکم با غله و غيره شتافت ذوالفقار خان او را دسک راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزارى دو هزار و هفتصد سوار سرفراز گردید - در سال چهل و نهم سه هزارى سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مکان برفاقم محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنج هزارى رسید و در جنگ (که با سلطان عظيم الشان (و داد) در هراوي بکار آمد - پس از فوتش بهاري چند و پراهي سنگه پهرانش بر سر وطن تنازع آغاز کردند - درين ضمن (امچند پسر کلانش (که در ستاره گدهه بود) رسید - چون فوج بهاري چند هم بر آمد طرح داده بحضور رفت - و در رفتن (که سوکب بهادر شاهي متصل اجبير توفد داشت) رسید - چون کسی را

ستوجه نیامی بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستار متصل لاهور رفته بملازمت خلد منزل پیوست - و در عهد فردوس آرامگاه با فوج پادشاهی بر سر بهگونت سلگه زمیندار کره جهان آباد تعیین شده دنان جنگ بمردانگی بکار آمد - بقیه این قوم بذکریمی پادشاهی می پردازند - مرهه اکثر محالات اینها بتصرف در آورد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان فرنگ (که از بنگاله عزیزت بذر سورت نمودند) چقد در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریب مذکور شده تحریر پارا از سرگذشت این قوم ناگزیر خامه وقائع نگار است - این گروه از سوابق ایام باجارت حکام کفار دریا مسکن ساخته بطور رعایا بسر می بردند - کوه بذر حاکم نشین اینها بود - و در عهد سلطان بهادر گجراتی بحیله قول حاصل ساخته دو تله موسم بدمن و بسی در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه کرده در تصرف آوردند اما در عرض زباده هر یک کرده و نیم یک کرده گذاشتند - پای دامن کوهات کشتار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیسکر و انگاس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارجیل و نوفل بی شمار مبلغ کلی محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروج

آنجا اشرفی (که مراد از نقره قیامت نه آنه باشد) محسوک بصدقه
فرنگ و پارچه زرّه مس^(۲) که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را
چهار بزرگ - برعایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان
پورده علیحدده مقرر نموده بودند - اما اگر کسی از آنها بمرد
باطفال او تلقین طریقه خود مینمودند *

و چون این حقیقت بمصمخ خلد مکانی رسید بر طبق حکم
پادشاهی معتبر خان فوجدار گلشن آباد (که دامان ملا احمد
نایبه بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیری
آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدومت
پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف
شما نوکر بیعارفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر
مرضی نباشد از خشکی برخاسته بر روی دریا سایر و دایر
باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلصی اسیران
فرنگ بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز کج سوائی^(۳) (که
کلانتوبین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنگ
غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم ثقیبه آنها
صادر شد - اما بلیمک و لعل کار پردازان ملتوی ماند - آنها
رگ و ریشه درانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصر جنگ شهید
مردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

(۲) نعضة [پ] مثل مس (۳) در [بعضی نسخه] کج لوائی *

و تا عمل آصف الدوله امیرالممالک در مملکت دکن بودند (قوم انگریز کمر بر استیصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناٹک حیدرآباد متصرف شدند - پستر از بنگاله عمل پادشاهی را برداشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته درینولا در صوبه آله آباد و اردهه هم شریک غالب شدند - و از بنگاله قازقات و قنکوکن دکن بگذار ساخته بندر صورت را هم گرفتند و در ^(۴) میکاکل و غیره سرکرات حیدرآباد دخیل گردیدند - درین ایام بتقریب رگناٹه داد با مرهٹه مخالفین و زبیده در نواح کجرات هنگامه پردازند • اللهم انصر من نصر دین محمد • صلی الله علیه و آله و سلم •

• رام سنگه هادا •

نبیره مانهو سنگه هادا ست - چون چکات سنگه پسر مکنند سنگه هادا سال بیست و پنجم عالمگیری در گذشت و پسر از باقی نماند پادشاه حکومت کوٹه بکشور سنگه برادر مکنند سنگه (که عم متوفی باشد) مقرر فرمود - و از همراه محمد اعظم شاه بمحاصرہ بیجاپور تعیین گردید - و در (که امان الله خان پسر الله وردی بکار آمد) او زخمی برداشت - و سال سیم بهمنائی سلطان معظم بمکت حیدرآباد راهی شده سال سی و ششم یعنی نقره کوس بلند رتبیکی برنواخته پستر در گذشت

(۴) در [بعضی جا] میکاکول آمده (۳) نسخه [ب] آله وردی خان *

صاحب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داری کوٹہ بدستور
 نیگانش بغام پسرش رام سنگھ (کہ در وطنش بود - و ابتدا
 دو صد و پنجاهی و ہمزور ششصدی و دزین وقتی پیاہ ہزاری
 رسید) قرار یافت - ہمزورہ بتعیضاتی خان مزبور میگذرانید
 و در تنبیه زانو بن سنٹا کہور پورہ و دیگر مرہتہا بتقدیم خدمت
 می پرداخت - سال چہل و چہارم بعطای نقارہ بلند آوازہ گشت
 سال چہل و ہشتم بمنصب در ہزار و پانصدی مرتقی گردیدہ
 بعدایمی زمیندارچی مومیدانہ از تغیر راہ بدہدہ سنگھ (کہ
 نہایت متمذای ار بود) بشروط نگاہداشت یکہزار سوار سرباندی
 اندرخت - و پس از ارتحال خلد مکان رفاتتی محمد اعظم
 شاہ گردیدہ بمنصب چہار ہزاری تصاعد نمود - روز جنگ
 در مقابلہ سلطان عظیم الشان مردانہ شتافتہ نقد جان در باخت
 پس از پسرش بہیم سنگھ سرداری وطن یافت - و در جنگ
 (کہ در سنہ (۱۱۳۱) ہزار و صد و سی و یک سید دلار علی
 خان را با نظام الملک آصف جاہ رو دان) بعد کشتہ شدن خان
 مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلبرانہ از طرفکدہ ہستی
 برخاست - در حالت تحریر کمان سنگھ نبیرہ زانہ اش ہوز
 ستر سال بن درجن سال بحکومتی کوٹہ می پردازن *

• رستم دل خان •

پسر جان ہزار خان بنی مختار است - و نواسہ میرزا خلیل

(مآثر الامراء) [۳۲۵] (باب الرابع)

خانزمان - از امیرزاده‌های کار طایب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نام بر آورد - و کارهای ملکی صوبه حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) از سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخصت هستی بر بسمت ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - از آنجا (که رستم دل خان از رخصت پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میرسید) بنیابم مقرر گشت - و باضافه پانصدی پانصد سوار هزار و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر صلابت خان بفرج‌داری کرناٹک بیجاپور بافرونی پانصدی هزار سوار سراقرازی یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر داؤد خان مجدداً بنیابم صوبه داری حیدرآباد ^(۲) سر افتخار برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار چهار دولت افروخت - و در آن هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کردانی بآرام جای ملک جاردانی خرامش نمود) از کار طلبی و وقت شناسی پناه بهیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دست ر یابی تردد بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخون سوری و خون رانی اسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

که از جانب پدر بصوبه داری بهجایور مامور بود - و در ایام
هرج و مرج سلطنت بملک گیری برآمد (احسن خان عرف
میر ملک را) که میر بخشی و سپه سالارش بود) تا کرناٹک
فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مختتم دانسته
روی توجه بتسخیر قلعه گلکنده و حیدرآباد آرد - و چون
خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت
شاهزاده حساب او برداشته طی مراحل بتانی می نمود
تا آنکه بکار طرازی و افسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار
گلکنده تن بایلی در نداد اما دستم دل خان فریفته لابه گری
و چاپلوسی از گشته بعهد و پیمان موکد بسوگند قرآن از جانب
شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گویند شاهزاده در کمال بی سامانی و پریشانی با مردم
خسته و بد حال صوابه می آمد که دستم دل خان با سپاه
آراسته مستعد رفته ملازمی نمود - دران وقت هرچه میخواست
میتوانست کرد - اما بیاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل
راه نداده بشهر آرد - و از روی خبر خواهی مصلحتی
سحابه قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آوری
محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در
سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطه کار مشارالیه هم ار شد
اکثر باهم جلیس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع